History of Bahaism in Iran4

جُستارهايي از تاريخ بهائي گري در ايران

قسمت چهارم

ماهيت بلواهاي ضد بهائي

مورخين بهائي درباره **شورش‌هاي ضدبهائي** فراوان سخن مي‌گويند و مي‌كوشند تا **چهره‌اي بسيار مظلوم از سرگذشت اين فرقه در ايران** ترسيم كنند. **گويا بهائيان گروهي بودند كه به‌دليل دگرانديشي ديني قرباني تعصب و كين جاهلانه مسلمانان ايران مي‌شدند.** بررسي نگارنده نشان مي‌دهد كه **اين ادعا در موارد عمده صحت ندارد و رهبري بهائيت و عناصر مشكوكي در ميان جبهه مخالف بهائيان به عمد و با اهداف معين تبليغي و سياسي به ايجاد مهم‌ترين و جنجالي‌ترين آشوب‌هاي خونين ضد بهائي، معروف به «بهائي‌كشي»، دست زده‌اند.**

از مهم‌ترين اين موارد قتل هفت بهائي در سال 1308 ق. در يزد و شورش ضدبهائي 1321ق. در يزد و رشت و برخي ديگر از نقاط ايران است.

واقعه قتل هفت بهائي در يزد، كه در منابع بهائي به «**شهداي سبعه يزد**» معروف‌اند، در زمان اولين دوره حكومت **سلطان حسين ميرزا جلال‌الدوله**، پسر ارشد ظل‌السلطان (حاكم اصفهان)، در يزد رخ داد:



ظل السلطان

گروهي چند نفره (استاد باقر عطار و ملا تقي چيت‌ساز و چند تن از بستگان و اطرافيان ايشان) در شب 23 رمضان 1308 ق. در مسجد ميرچخماق **راساً و خودسرانه** به دستگيري دو بهائي (علي‌اصغر يوزداراني و آقا علي) دست زدند و سپس نزد **شيخ محمد تقي مجتهد** (پسر شيخ محمدحسن سبزواري) رفتند و با **تحريک احساسات ديني وي** کسب تکليف نمودند. شيخ محمد تقي دستور داد که بهائيان از مسجد اخراج شوند. پاسخ فوق ظاهراً **اين گروه را راضي نکرد** زيرا به نزد **حاجي نايب** (حاجي اسدالله شيرازي)، فراشباشي جلال‌الدوله، شتافتند و به‌دستور حاجي نايب بهائيان زنداني شدند. روز بعد، **جلال‌الدوله دو بهائي محبوس را به چوب بست و سپس آزاد نمود.** شش روز بعد، **ظل‌السلطان** از اصفهان دستور حبس ايشان را صادر کرد. دو نفر فوق مجدداً دستگير شدند و در جريان بازداشت اين دو، به تحريک **استاد مهدي** (پسر استاد باقر عطار)، پنج بهائي ديگر نيز به زندان افتادند. سه روز بعد، جلال‌الدوله **شيخ محمد تقي** را احضار و درباره بابيان محبوس کسب تکليف نمود. **شيخ محمد تقي مجتهد از اين همه ابرام جلال‌الدوله به حيرت افتاد و گفت: «ما نمي‌دانستيم حضرت والا اين‌قدر دشمن اين طايفه بهائي هستيد.»** بهررويِ، به تحريک جلال‌الدوله، شيخ محمد تقي به نزد دو تن ديگر از علماي شهر (**آخوند ملا محمد صادق** و برادرش **ملا محمدباقر مجتهد**) رفت و گفت: «حضرت والا في‌الواقع کمال همراهي با ما علما دارند **بلکه همت ايشان بيش‌تر از ماست.» علماي فوق حاضر به همکاري نشدند.** در نتيجه، شيخ محمد تقي، پدر (شيخ محمد حسن) و دو برادر خويش (شيخ محمد جعفر و شيخ محمد باقر) و **ملا حسين و ملا حسن (پسران حاجي ملا باقر مجتهد اردکاني)** را به خانه خود دعوت کرد. اين جمع شش نفره همراهي خود را با جلال‌الدوله اعلام نمودند. شيخ محمد تقي نزد حاکم شتافت و ماجرا را اطلاع داد. جلال‌الدوله گفت: «**احسنت، احسنت، احدي را مثل شما نديدم که در اين امور اقدام داشته باشند.**» بهررويِ، **جلال‌الدوله** با **تمهيدات مفصل** همراهي علماي فوق را جلب نمود و جلسه‌اي تشکيل داد که **آقا سيد علي مدرس** نيز به آن افزوده شد. در اين جلسه هفت نفر بهائيان محبوس مورد استنطاق قرار گرفتند. يکي از ايشان (استاد مهدي بنا)، به وساطت آخوند ملا حسن، آزاد و به جاي او **آخوند ملا مهدي خويدکي**، از بهائيان خويدک (سه فرسنگي يزد) دستگير شد. جلال‌الدوله **از طريق شکنجه** ايشان را وادار به **اقرار** به بهائي‌گري نمود. در 7 شوال از **ظل‌السلطان** تلگراف رسيد که «**حضرات بهائي که حبس‌اند هرگاه شرعاً اثبات شده که بهائي هستند، آن‌ها را به قتل رسانيد.**» به ادعاي منابع بهائي، هفت روحاني فوق، پس از شنيدن اقرار محبوسين حکم قتل ايشان را کتباً صادر کردند. سرانجام، در 9 شوال جلال‌الدوله بهائيان را اعدام کرد و امر نمود که در شب «**بازارها را زينت ببندند و چراغان کنند.**»

تمامي ماجراي قتل هفت بهائي در يزد، **طبق روايت مهم‌ترين مأخذ بهائي در اين زمينه**، به‌شرح فوق است. اين شرح موارد زير را روشن مي‌کند: اول، **جلال‌الدوله و پدرش (ظل‌السلطان) تعمدي عجيب در کشتن اين بهائيان داشتند.** دوم، **در اين ماجرا مردم به‌هيچ‌وجه دخالت نداشتند و تمامي حادثه به تحريکات يک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهيت و حسن‌نيت ايشان روشن نيست.** سوم، **جلال‌الدوله به تلاش گسترده‌اي براي تحريک علماي يزد و کسب حکم قتل بهائيان دست زد و در اين زمينه تقريباً ناموفق بود زيرا به‌جز گروه هفت نفره فوق ساير علماي شهر در صدور حکم قتل بهائيان مشارکت نکردند.**



جلال الدوله در دوران حکومت یزد

براي تبيين اين ماجرا بايد به سه نکته مهم توجه نمود:

اوّل، پيوندهاي عميقي که ميان **ظل‌السلطان** و خاندان او، از جمله **جلال‌الدوله**، با دستگاه استعماري بريتانيا برقرار بود. ظل‌السلطان در اين زمينه شهرت کامل دارد و نيازي به اثبات اين پيوندها نيست. و نيز مي‌دانيم که **در دستگاه ظل‌السلطان بهائيان حضور فعال داشتند**. نامدارترين ايشان **ميرزا اسدالله خان وزير (نياي خاندان وزير) است که در دوران حکومت ظل‌السلطان قريب به سي سال وزير اصفهان بود** و در همين دوران است که بخش مهمي از ابنيه مهم تاريخي دوره صفوي تخريب شد. مهدي بامداد مي‌نويسد:

از کارهاي بسيار زشت بلکه جنون‌آميز ظل‌السلطان قطع اشجار خيابان‌ها و تخريب ساختمان‌هاي زيباي صفوي در اصفهان است... و با آن‌که چند نفر از بازرگانان اصفهان حاضر شدند مبالغ هنگفتي به او بدهند و وي را از اين کار زشت بازدارند، معذلک از تصميم خود منصرف نگرديد و بالنتيجه اکثر باغ‌ها و عمارات مذکور در زير دست بيدادگري و امر او خراب و ويران شد.

بامداد فهرستي از ابنيه مهم تاريخي اصفهان که در اين دوران تعمداً تخريب شد، به‌دست داده است.

و مي‌دانيم که بعدها در پاريس **رابطه نزديک و دوستانه‌اي ميان ظل‌السلطان و عباس افندي** برقرار بود. **جلال‌الدوله نيز در اين سفر همراه پدر بود و با عباس افندي ديدار داشت**. نمونه ديگري از رابطه پنهان

جلال‌الدوله با سران فرقه بهائي را در دست داريم: در جريان شورش ضد بهائي سال 1321 ق. در يزد، **جلال‌الدوله شبانه به‌وسيله يکي از نوکرهاي محرم خود به ميرزا عباس قابل (مبلغ سرشناس بهائي) خبر داد که در خطر است** و لذا قابل در ظهر جمعه 29 ربيع‌الاول 1321، در بحبوحه طغيان شهر عليه بهائيان، از يزد خارج و عازم آباده شد.

دوم، قتل هفت بهائي فوق در زماني رخ داد که **حاج ميرزا محمد تقي افنان**، نماينده و خويشاوند علي‌محمد باب و ميرزا حسينعلي بهاء، به‌عنوان يکي از **ملاکين و رجال و تجار بزرگ ايران** در يزد حضور داشت و از نفوذ و اقتدار سياسي فراوان برخوردار بود. او به يقين مي‌توانست مانع اقدام جلال‌الدوله شود. **عجيب است که نه اسدالله خان وزير (در اصفهان) و نه افنان (در يزد) هيچ کوششي در اين زمينه نکردند.**

سوم، در ميان هفت روحاني يزد که در ماجراي فوق با جلال‌الدوله همکاري کردند، پيشينه **ملا حسين** و **ملا حسن** قابل‌تأمّل است. اين دو پسران **حاجي ملا باقر مجتهد اردکاني** بودند که زماني به بهائي‌گري گرويد و سپس ظاهراً از ايشان کناره گرفت. عزيزالله سليماني مي‌نويسد:

[حاجي ملا باقر مجتهد اردکاني] از مؤمنين اوّل ظهور بوده‌اند و با اينکه از علما بودند چون به اين اسم مبارک بهائي معروف شدند، ايشان را گرفتند و تحت‌الحفظ با غل و زنجير به کرمان بردند زيرا حکومت يزد و کرمان آنوقت يکي بوده و خود سردار حاکم آن وقت در کرمان بوده و **تمام علما حکم قتل حاجي ملاباقر را داده بودند** و چون به کرمان بردند سردار ظاهراً آدم خوش نفسي بوده حاجي را منصرف نموده **به کمال عزت روانه يزد** کرد. **لذا حاجي ملا باقر بعد از اين قضيه قدري به حکمت حرکت مي‌نمودند. کم‌کم به‌کلي معاشرت با اهل بها را ترک نمودند.**

دومين دوره حکومت جلال‌الدوله در يزد از سال 1320ق. آغاز شد و **اندکي بعد** (از اواخر ربيع‌الاول 1321) با شورش ضد بهائي معروفي پيوند خورد که قريب به **چهار ماه** تداوم يافت، به قتل بيش از 80 تن از بهائيان انجاميد و بار ديگر **نام ايشان را بر سر زبان‌ها انداخت.**

در اين زمان جلال‌الدوله با اردشير ريپورتر و سران فرقه بهائي رابطه نزديک داشت. او در نخستين روزهاي حکومتش اراضي پهناوري را در پيشکوه يزد (تفت)، با کاريزي کهنه، به ثمن بخس خريد، **آن را به‌نام عباس افندي «عباس‌آباد» ناميد و به سفارش اردشير ريپورتر و ميرزا محمود افنان، ملا بهرام اخترخاوري (زرتشتي بهائي‌شده سرشناس يزد) را، به‌همراه 15 خانوار زرتشتي- بهائي، از بمبئي به يزد فراخواند و سرپرستي اين ملک را به او واگذارد.** اين ملا بهرام اخترخاوري بعدها، در دوران احمدشاه، به‌همراه گروهي ديگر از زرتشتيان و بهائيان در دستگاه **ارباب جمشيد جمشيديان** در تهران کار مي‌کرد و عباس افندي در الواح متعدد ايشان را به خدمتگزاري به ارباب چنين توصيه مي‌نمود:

جناب ارباب شخصي خيرخواه است و بلند همت. بايد از شما ممنون و خشنود باشد و تا توانيد در کار او چنان امانت و صداقت و همت بنمائيد که عبرت ديگران گردد. خدمت او خدمت من است و صداقت و امانت او صداقت و امانت من.

مجموعهٔ

الواح مبارکه

بافتخار بهائیان پارسی

بلواي 1321 يزد در زمان **صدارت اتابک** رخ داد و بايد به‌عنوان **بخشي از دسيسه‌هاي مفصلي انگاشته شود که در اين زمان از سوي اردشير ريپورتر و دوستانش براي ساقط کردن اتابک در جريان بود.** عبدالحسين آيتي ماجراي يزد را «نتيجه زشتکاري‌هاي بهائيان و **دسايس سياسي**» و **کاملاً تعمدي** مي‌داند. او در توضيح علت اين بلوا مي‌نويسد:

روح و سرّ معاشرت مبلغين با زنان بهائي، ولي زن‌هاي جوان، به همت **فروغي** و **ابن ابهر** هر دو واحداً عرض اندام نمود. منتها به اسم اين‌که چون حکمت اقتضا ندارد که عمومي باشد فقط بايد زن‌ها در مجلس خاص حضرت مبلغ را ملاقات و زيارت کنند و از وجود او متبرک گردند. و **اين قضيه در يزد به قسمي علني شده و کار را خراب کرده بود که خويش و بيگانه و حتي فراش‌هاي حکومتي مطلب را تشخيص داده بالمآل مسلمين غيور طاقت نياورده... آغاز بلوا و شورش کردند.**

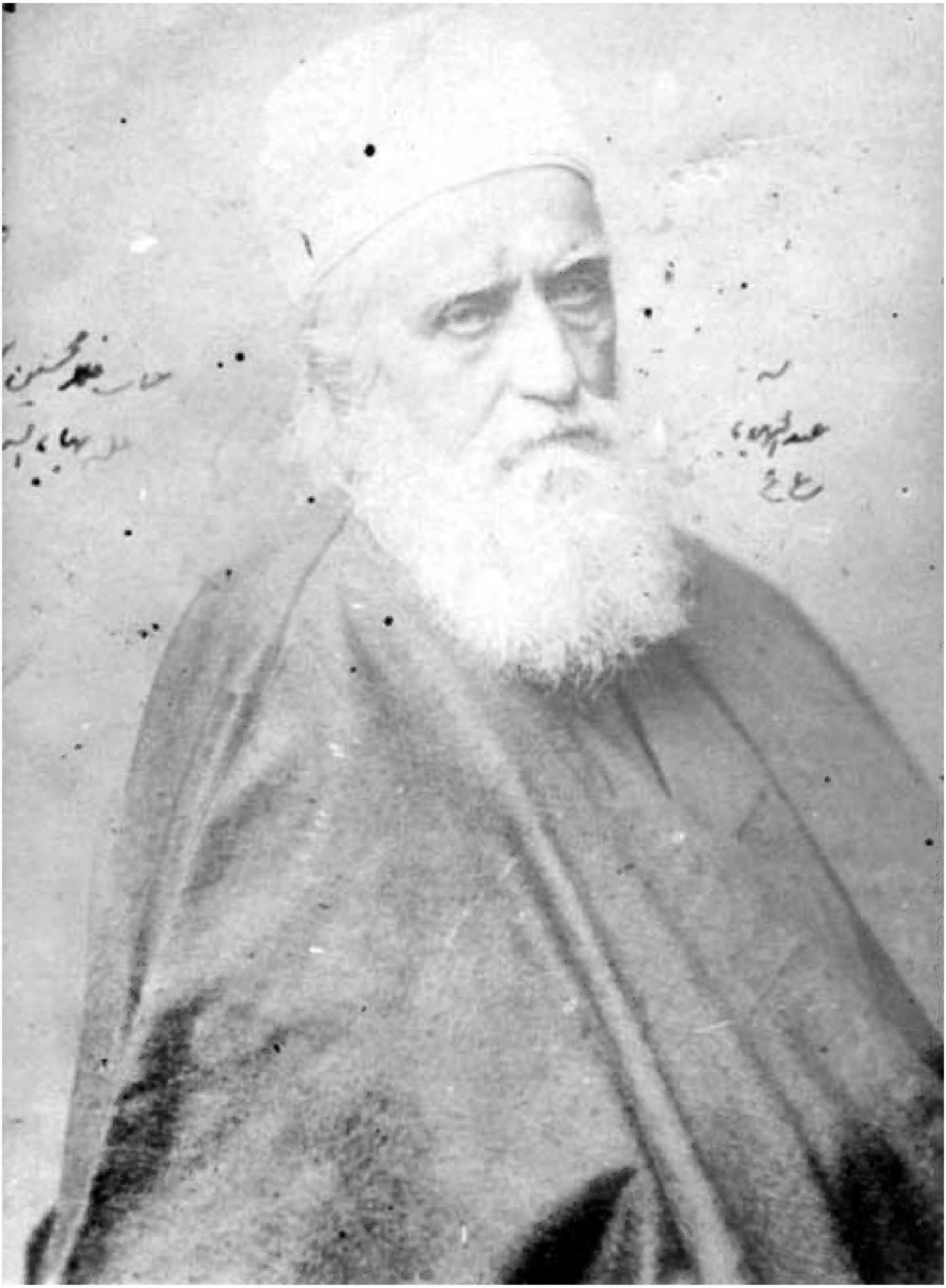
آيتي پس از نقل متن **تلگراف اتابک** (صدراعظم) به يزد دال بر ممانعت از شورش مي‌نويسد:

در حالتي که از تلگراف مذکور... معلوم مي‌شود **دولت تا چه اندازه مراقبت کرده و علماي اسلام تا چه حد بيطرفي نموده‌اند و همه ياد دارند که مرحوم آيت‌الله آقاي آقا مير سيد علي حائري اعلي‌الله مقامه بنفسه بر منبر برآمده مردم را از بابي‌کشي منع کردند.** معهذا، بهائيان چون **محرک خارجي** داشتند همه اقدامات دولت و علما را کان‌لم‌يکن انگاشته **گاهي به قونسولخانه روس و انگليس در يزد و اصفهان پناهنده شدند تا مگر مردم جسارت کرده بهانه به دست اجانب دهند و گاهي به علما دشنام گفتند تا مگر آنان را عصبي کرده حکمي بر عليه خود اصدار دهند شايد از اين باب بهانه به‌دست اجانب افتد...** خلاصه مقصود اين بود که بهائيان در آن حادثه و ساير حوادث جز فتنه و فساد منظوري نداشته و ندارند. از روز اولي که محمود فروغي و تقي ابهري از طرف عباس افندي مأمور يزد و اصفهان و کرمان شدند و فتنه‌هايي که در معاشرت و مباشرت با زنان بهائي بر پا کردند و بعداً به اسم تبليغ خواستند زنان مسلمين را هم آلوده سازند، تا موقع بروز بلوا و بعد از فرونشستن آتش فتنه **در همه موارد آلت بودند بعضي فهميده و بعضي نفهميده....**

تعمق در اقدامات **ميرزا محمدباقر بصار رشتي** (مبلغ معروف بهائي و نياي **خاندان بصاري**) و **ميرزا ابراهيم خان ابتهاج‌الملک** (مالک ثروتمند و مقتدر گيلان و مازندران و نياي **خاندان ابتهاج**) در سال 1321 ق.
مي‌تواند صحت داوري آيتي را ثابت کند:

در اين زمان بصار و ابتهاج‌الملک نيز، چون فروغي و ابن ابهر در يزد، **تبليغات وسيع و بي‌پروايي را در سراسر گيلان آغاز کردند** و موفق به جلب چند تن از افراد سرشناس شهر رشت به بهائيت شدند. همزمان حادثه تحريک‌کننده ديگري نيز رخ داد و آن **اعلام بهائي شدن دو کشيش ارمني و دو پزشک آمريکايي ساکن رشت بود.** اين حادثه مي‌تواند بيانگر دست پنهان سازمان‌هاي اطلاعاتي خارجي در برافروختن نايره آشوب باشد.
اقدامات بصار و ابتهاج چنان تحريک‌آميز و بي‌پروا بود که مورد اعتراض برخي از معاريف بهائيان گيلان قرار گرفت و يکي از ايشان، ميرزا آقا صمصام‌الحکما (پدر ميرزا داوود خان گيلاني)، نامه‌اي به عکا ارسال کرد و به عباس افندي هشدار داد که «بي حکمتي بصار توليد انقلاب [خواهد] کرد.» عباس افندي در پاسخ چنين نوشت:

در ضوضاء [آشوب] جهله وهمي نه، البته بايد گاه گاهي جزئي صدايي بلند شود که سبب انتباه خلق گردد.



عباس افندي در كهولت

بدينسان، عباس افندي نه تنها از اقدامات فتنه‌گرانه بصار ممانعت نكرد بلكه او را تشويق نمود و **كمي بعد «لوحي به افتخار بصار صادر كرد و در آن به او وعده صله و جايزه» داد.**

طولي نكشيد كه علماي شهر به تكفير احبا قيام نمودند و اهالي را وادار بر اذيت دوستان كردند و كار به آنجا كشيد كه نصرالسلطنه [محمدولي خان تنكابني] با تمام اقتداري كه داشت ماده را غليظ ديد و يكي از نوكرهاي محرم خود را شبانه نزد بصار و اشخاص سرشناس ديگر فرستاده، به هر يک پيغام داد كه ماندن معاريف بهائيان در شهر اسباب انقلاب است، بهتر آن‌كه چندي از رشت خارج شوند تا من بتوانم اهل غرض را تأديب و امنيت بلد را تأمين كنم. لذا، هر كدام، **بجز چند نفر كه مصلحت را در توقف و تحمل بلا ديدند،** به جانبي شتافتند.

در اين بلوا، **سيد اسدالله باقروف،** ثروتمند و ملاک و تاجر بزرگ رشت و تهران، درست مانند ميرزا محمد تقي افنان در يزد، در شهر رشت مستقر بود و «مصون از تعرض عوام.» **سيد اسدالله باقروف و برادرانش (سيد نصرالله، سيد رضا، سيد محمود و آقا ميرعلينقي باقروف)، كه به «سادات خمسه» شهرت داشتند، از ثروتمندترين و متنفذترين بهائيان گيلان و تهران به‌شمار مي‌رفتند.** بزرگ‌ترين ايشان سيد نصرالله باقروف بود كه «در طهران از اعيان بزرگ به‌شمار مي‌آمد و تا زنده بود در سبيل امرالله فداكاري و براي جامعه احباب گره‌گشايي مي‌كرد.» **مطبعه برادران باقروف در تهران به ايشان تعلق داشت. اين مطبعه ناشر برخي از مهم‌ترين كتب آن عصر، از جمله *كتاب آبي* (اسناد وزارت خارجه انگليس درباره انقلاب مشروطيت ايران)، است كه شالوده روايتي خاص از انقلاب مشروطه و تاريخ معاصر ايران را بنياد نهاد.**

تهران، 6 تيرماه 1382

* متن كامل اين مقاله بهمراه مآخذ بصورت پي. دي. اف. موجود است.